

ادله قائلین به ملازمه (وجوب مقدمه واجب):

(۱) دلیل اول:

مرحوم آخوند با اشاره به این دلیل، آن را همانند اصل برای سایر استدلالات مطرح می کند. این استدلال متعلق به اشعری است. (مرحوم آخوند اشعری را با عنوان ابوالحسن بصری معرفی می کند که خلاف اصطلاح است البته ممکن است که این قول متعلق به ابوالحسن بصری معتزلی باشد که به نظر همین قول راجح است)^۱

مرحوم آخوند این استدلال را چنین شرح می کند:

«و لا بأس بذكر الاستدلال الذي هو كالأصل لغيره مما ذكره الأفاضل عن الاستدلالات و هو (ما ذكره أبو الحسن [أبو الحسين] البصرى و هو أنه لو لم يجب المقدمة لجاز تركها و حيثئذ فإن بقى الواجب على وجوبه يلزم التكيف بما لا يطاق و إلا خرج الواجب المطلق عن وجوبه)»^۲

توضیح:

۱. اگر مقدمه واجب نباشد، می توان آن را ترک کرد

۲. بعد از ترک مقدمه، اگر ذی مقدمه هنوز واجب است، تکلیف به مالایطاق لازم می آید و اگر واجب نیست، ذی مقدمه دیگر واجب مطلق نیست بلکه واجب مشروط است (اگر مقدمه را به جای آورید، واجب می شود)

ما می گوئیم:

۱. مرحوم مروج در منتهی الدرایه به استدلالات دیگر (که مرحوم آخوند می فرمود از فروع دلیلی اشعری است) اشاره می کند. ایشان می نویسد:

«لأن سائر الأدلة مشتقة منه كاشتقاق المشتقات من المصدر - بناء على القول به -، حيث إن تلك الأدلة مشتملة على بعض ما تضمنه دليل أبي الحسن البصرى، كالمحكى عن المحقق الدوانى: «من أنه

۱. ن ک: مطارح الانظار، ج ۱، ص ۴۰۷.

۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص ۱۲۶.



لو لم تجب المقدّمة لجاز التصريح بجواز تركها». و كالمحكي عن السبزواری من: «أنه لو لم تكن واجبة بإيجابه يلزم أن لا يكون تارك الواجب المطلق عاصيا». و كقول أبي الحسين البصري من:

«أنه لو لم تجب لجاز تصريح الأمر بتركها، و التالي باطل: فالمقدم مثله»، إلى غير ذلك»^١

٢. مرحوم شيخ انصاری نیز در مطارح الانظار از محقق سبزواری تقریر دیگری از این دلیل ارائه می کند:

«و هو أنه لو لم يجب مقدّمة الواجب المطلق لزم أن لا يستحقّ تارك الفعل العقاب أصلا. لكن التالي باطل، فالمقدّم مثله»^٢

اشکال مرحوم آخوند بر دلیل ابوالحسن بصری:

مرحوم آخوند بر کلام بصری اشکال می کند:

«و فيه بعد إصلاحه بإرادة عدم المنع الشرعي من التالي في الشرطية الأولى لا الإباحة الشرعية و إلا كانت الملازمة واضحة البطلان و إرادة الترك عما أضيف إليه الظرف لا نفس الجواز و إلا فمجرد الجواز بدون الترك لا يكاد يتوهم معه صدق القضية الشرطية الثانية ما لا يخفى فإن الترك بمجرد عدم المنع شرعا لا يوجب صدق إحدى الشرطيتين و لا يلزم [منه] أحد المحذورين فإنه و إن لم يبق له وجوب معه إلا أنه كان ذلك بالعصيان لكونه متمكنا من الإطاعة و الإتيان و قد اختار تركه ب ترك مقدمته بسوء اختياره مع حكم العقل بلزوم إتيانها إرشادا إلى ما في تركها من العصيان المستتبع للعقاب.

نعم لو كان المراد من الجواز جواز الترك شرعا و عقلا يلزم أحد المحذورين إلا أن الملازمة على هذا في الشرطية الأولى ممنوعة بداهة أنه لو لم يجب شرعا لا يلزم أن يكون جائزا شرعا و عقلا لإمكان أن لا يكون محكوما بحكم شرعا و إن كان واجبا عقلا إرشادا و هذا واضح»^٣

١. جزایری، محمدجعفر، منتهی الدراية فی توضیح الكفاية، ج ٢، ص ٣٩٨.

٢. انصاری، مرتضی بن محمدامین، مطارح الأنظار (طبع جدید)، ج ١، ص ٤٢٥.

٣. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص ١٢٧.



توضیح:

۱. دو نکته را باید در استدلال مذکور مورد توجه داشت:
۲. اولاً اینکه گفته اند: «اگر مقدمه واجب نباشد، جایز است ترکش» مرادشان از جواز، عدم حرمت است و نه اباحه به معنی الاخص، و الاً این ملازمه باطل می شود چراکه ممکن است واجب نباشد و مستحب یا مکروه باشد.
۳. ثانیاً (و ارادة الترك): مراد از «حیثُ» در عبارت استدلال (و حیثُ فان بقی الواجب...) آن است که «وقتی مقدمه را مکلف ترک کرد...» (در این صورت ذی المقدمه نمی تواند واجب باشد چراکه تکلیف به مالایطاق لازم می آید) ولی اگر گفتیم مراد از حیثُ عبارت است از اینکه: «وقتی مقدمه واجب نبود» در این صورت تکلیف به مالایطاق لازم نمی آید.
۴. اما اشکال بر این استدلال:
۵. اگر بپذیریم که «ترک مقدمه ممنوع نباشد» باز هم آن دو محذور که مورد اشاره قرار گرفت، لازم نمی آید (دو محذور: تکلیف به مالایطاق، خروج واجب مطلق از اطلاق)
۶. اگر مکلف مقدمه را ترک کرد، درست است که ذی المقدمه دیگر واجب نخواهد بود (چون مقدور نیست) ولی این سقوط وجوب به سبب عصیان است چراکه مکلف می توانسته است ذی المقدمه را اطاعت کند و به سوء اختیار آن را ترک کرده است (درحالیکه عقل می گفته باید آن را اطاعت کرد. چراکه عقل ارشاد می کرده که اگر مقدمه را ترک کنی، نمی توانی ذی المقدمه را انجام دهی و عقاب می شوی)
۷. البته اگر مراد از «جواز ترک»، جواز ترک هم از حیث شرع و هم از حیث عقل باشد، استدلال کامل است ولی در قضیه «لو لم یجب المقدمه لجاز ترکها» نمی پذیریم که عدم وجوب شرعی مقدمه، به جواز عقلی ترک منجر شود.



۲) دلیل دوم:

مرحوم سبزواری (صاحب کفایة الاحکام) دلیل دیگری را بر وجوب مقدمه مورد اشاره قرار می دهد:

مرحوم شیخ کلام ایشان را چنین تقریر می کند:

«أن حقيقة التكليف عند العدلية هي إرادة الفعل عند الابتلاء بشرط الإعلام، فالذي عليه مدار الإطاعة والعصيان هي الإرادة المتعلقة، والألفاظ إنما هي أعلام دالة عليها، والعلامة قد يكون شيئاً آخر من عقل أو نصب قرينة.»^۱

توضیح:

۱. تکلیف در نزد عدلیه عبارت است از اینکه مولا اراده می کند که عبد این کار را انجام دهد به شرط اینکه به او اعلام شود. [عند الابتداء در کتاب مرحوم سبزواری «علی جهه الابتداء» ضبط شده است. و ظاهراً به معنی آن است که چیزی تکلیف است که برای اولین بار صادر شده باشد و لذا اگر پدری به پسرش گفت نماز بخوان، چون ابتداءً خدا امر کرده است، این تکلیف پدر نیست.]^۲

۲. پس آنچه عصیان و اطاعت به دائر مدار آن است، اراده مولا می باشد و الفاظ صرفاً وسیله الاعلام هستند.

۳. و علامت می تواند عقل یا چیزی دیگر باشد.

مرحوم سبزواری خود از این دلیل پاسخ می دهد:

«إذا كان الطلب هو الإرادة و كان المطلوب من الصيغة الموضوعية للطلب إعلام المخاطب بحصول الإرادة في النفس، فيلزم أن يكون وضع الجمل الطلبية لغوا غير محتاج إليه.»^۳

۱. مطارح الأنظار (طبع جدید)، ج ۱، ص ۴۲۹.

۲. ن ک: کشف المراد، ص ۳۱۹.

۳. مطارح الأنظار (طبع جدید)، ج ۱، ص ۴۳۱.



توضیح:

۱. اگر طلب همان اراده است و این صیغه های وضع شده برای طلب صرفاً برای اعلام هستند، در این صورت وضع جمله های طلبیه لغو بود.

ما می گوئیم:

۱. ما حصل فرمایش ایشان آن است که اولاً طلب غیر از اراده است:

«فظهر أن الطلب ليس هو الإرادة، و أن ليس الغرض من الصيغ الإنشائية الإعلام بأن الإرادة حاصلة

في النفس، بل يجب أن يكون أمراً غير الإرادة.»^۱

و ثانياً: وظیفه ما اطاعت از طلب مولا می باشد و نه اراده او.

پس اگرچه مولا اراده غیرى دارد ولی طلب غیرى ندارد و اراده غیرى، تکلیف آور نیست.

۲. در این باره می گوئیم: اولاً: اگر طلب عین اراده باشد و جمله های طلبیه هم برای اعلام باشند، باز

وضع آن ها لغو نیست بلکه برای اخبار اراده است (مطابق مبنای مرحوم خوئی در انشاء)

ثانياً: این بحث مبتنی بر تغایر طلب و اراده نیست بلکه اگر مثل آخوند گفتیم طلب حقیقت عین

اراده حقیقتی است و طلب انشایی عین اراده انشایی است، باز هم این بحث قابل بررسی است.

ثالثاً: اینکه آیا اطاعت و عصیان تابع غرض و اراده واقعی مولاست و یا تابع تکلیف (طلب) مولا،

بحث مستقلی است که طبعاً این بحث وابسته به آن می باشد.

۳. اما اصل دلیل قابل رد است چراکه:

آنچه عقل در بحث مقدمه واجب کشف می کند، اراده مولا نسبت به مقدمه است [در صورتی که

التفات داشته باشد] و گفتیم این اراده، باعث عقاب و ثواب نمی شود پس اگر هم بگوئیم اراده ملاک

و معیار ثواب و عقاب باشد، در اینجا نمی تواند باعث ثواب و عقاب شود.

در این باره در پایان ادله بحث خواهیم کرد.

۱. مطارح الأنظار (طبع جدید)، ج ۱، ص ۴۳۲.

